

هستی در ملاصدرا

و پارمنیدس

ناهید حجازی

استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی

چکیده

صدرالمتألهین معروف به ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۵۰ ه.ق.) و پارمنیدس (۵۱۰-۳۴۰ ق.م.) دو چهره فلسفی بسیار مهم هستند که بانوآوری در مهمترین مسائل فلسفی، تأثیر فراوانی در تفکر فلسفی داشته‌اند، با آنکه یکی متعلق به آغاز تفکر فلسفی یونان باستان است و دیگری برخاسته از دوره‌یی با تفکر دیگری که در اوج خود قرار دارد و درباره «هستی» نظریه‌هایی گاه نزدیک به هم و گاه متفاوت دارند. در این مقاله ابتدا دیدگاه، جهانبینی و روش دو فیلسوف درباره «هستی» بررسی می‌شود، سپس نشان داده می‌شود که هستی برای آنها چیست و چگونه گاهی به هم نزدیک و گاه از یکدیگر دور می‌شوند. آندوبه هم نزدیک می‌شوند اولاً در اینکه هر دو «هستی» را حقیقی دانسته‌اند و اساس پدیده‌ها را بر «وجود» بنا نهاده‌اند و هرچه جز آن را غیراصیل شمرده‌اند؛ دوم اینکه اثبات اصالت آن را با استدلال منطقی ممکن می‌دانند و سوم اینکه با آنکه تحلیلهای آنها متفاوت است، اما شناخت در تفکر آنها بنیادی هستی‌گرایانه دارد و برای آنها میان اندیشه و هستی توافق است: اندیشه هستی را درمی‌یابد و هستی امری انتزاعی و ذهنی نیست.

از یکدیگر دور می‌شوند هنگامی که نوع «هستی» و نحوه اصالت و تحقق آن را بیان می‌کنند، زیرا هر یک هدف خاصی را دنبال می‌کند.

کلیدواژگان

جهان

پارمنیدس

هستی

تشکیک وجود

ملاصدرا

مقدمه

پیش از آنکه وارد مبحث اصلی «هستی» و چگونگی و نحوه تحقق آن نزد هر یک از دو فیلسوف شویم، ابتدا مختصری به مقایسه نحوه تفکر، جهانبینی، و روشی که هر یک از آنها در آن افکار خود را بیان کرده‌اند، می‌پردازیم. سپس نشان می‌دهیم هستی در نظر پارمنیدس و ملاصدرا گرچه واحد است اما ماهیت هستی برای پارمنیدس مادی و برای ملاصدرا استعلایی است. هستی در نظر ملاصدرا در عین وحدت، از کثرت برخوردار است که وی آن را تشکیک در وجود می‌نامد، اما در پارمنیدس هستی یکنواخت است و دارای هیچ مرتبه نیست. سپس می‌گوییم پیامد هر یک از این دو دیدگاه چه می‌تواند باشد.

■ دیدگاه ملاصدرا

علاوه بر آنکه همچون

پارمنیدس این جهانی است و

می‌داند که باید پدیده‌ها و هستی

آنها و تغییر و تحولشان را تبیین

فلسفی کند، آن جهانی هم هست،

یعنی پایه‌های فلسفه او

مبتنی بر هستی

استعلایی است.

دیدگاه پارمنیدس این جهانی است، بدین معنا که برای وی مانند پیشینیان الثائی تبیین فلسفی تغییر و ثبات پدیده‌ها و جهانی که در آن می‌زیست، اهمیت بسزایی دارد. وی برخلاف پیشینیانش که تغییرات جهان، کون و فساد و زوال پدیده‌ها را به عنصری اصلی مانند آب، هوا یا آتش بازمی‌گرداندند، به اصلی فلسفی یعنی «هستی» ارجاع می‌دهد و پایه‌های تفکر متافیزیکی بویژه هستی‌شناختی را در یونان بنا می‌نهد.

کتاب درباره طبیعت شامل سه بخش است: یک مقدمه و دو بخش. بخش اول بنام «راه حقیقت»^۶ و بخش دوم بنام «راه گمان یا عقیده»^۷. پارمنیدس «در راه حقیقت» افکار اصلی خود را درباره جهان و پدیدارها بیان می‌کند. بشکلی که عقل از دروازه روشنائی دانایی، آگاهی و حقیقت می‌گذرد و بسوی نور معرفت می‌رود. در بخش «راه گمان» از شناخت حسی و گمراهی حواس سخن می‌گوید. حس از دروازه تاریک نادانی، غفلت و پندار عبور می‌کند و به شناختی ظاهری و نادرست از پدیده‌ها دست می‌یابد، شناختی که تنها حاکی از کثرت و پراکندگی اشیاء در جهان است. بنظر او گرچه این راه را باید آزمود، اما به نادرستی آن نیز باید واقف بود.

ملاصدرا برخلاف پارمنیدس کتابهای بسیاری

1. On Nature
2. hexametros
3. aletheia
4. Choen, S.M. "Parmenides", Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2003: <http://faculty.washington.edu/s.mchoen/320/index.html>
5. Ibid.
6. "The Way of Truth"
7. "The Way of Appearance/ Opinion (Doxa)"

نحوه تفکر و روش

پارمنیدس افکار خود را در تنها کتابش بنام درباره طبیعت^۱ در قالب اشعار اخلاقی بر وزن «شعر حماسی»^۲ به نظم کشید. وی بدان دلیل نظم را برگزید تا نشان دهد آنچه بیان می‌کند زاییده پندار آدمی نیست که ره به گمراهی ببرد، بلکه الهه آسمانی آنها را بروی فرود آورده است و حکایت از حقیقت^۳ می‌کند. «از سه هزار بیت شعر وی امروز تنها یکصد و پنجاه بیت باقی مانده است»^۴. «تقریباً نود درصد از «راه حقیقت» باقی مانده و بیشتر «راه گمان یا عقیده» از بین رفته است»^۵. اشعار وی یک سلسله روایت است که در آن راوی نشسته بر ارابه‌یی با اسبهای تیزرو و به آنسوی جاده‌های پاخورده و رفته انسانهای فانی سفر می‌کند و الهه بینام (که معمولاً وی را پرسیفون دانسته‌اند) وی را بسوی دریافت حقیقت، جایی که راوی آرزو داشته است برود، هدایت می‌کند. شاید بتسامح و صرف نظر از بستر فکری وی بتوان گفت پارمنیدس هم علاوه بر تحلیلهای عقلی و استدلالهای برهانی با الهام از پرسیفون به نوعی شهود دست یافته و به حل مسائل فلسفی خود پرداخته است.

■ مورخانی چون «تسلر» و «برنت» هوادار این نظریه هستند که جهان بینی فلسفی پارمنیدس مادی است و افرادی چون تئودور گمپرتس هوادار این نظرند که «پارمنیدس هستی را تفسیر منطقی می‌کند و آن را مفهومی مطلقاً عقلی و منطقی می‌داند که زاییده اندیشه آدمی است.»

... ◇ ...

حواس آغاز می‌شود و سپس از طریق قوه خیال به صور خیالی و با قوه عقل به شناخت عقلی صعود می‌کند و از آنجا در مواردی که عقل عاجز است - پس از ریاضتهای جسمانی و نفسانی - قوه شهود، کشف و وحی به حل برخی مسائل فلسفی مدد می‌رساند و دری نو می‌گشاید. «چنانکه در میان افکار قیاسی چیزهایی پیدا می‌شود که هرگز انسان تردید در اصالت و واقع‌نمایی آنها ندارد، همچنان در موارد کشف و شهود و وحی همین خاصیت پیدا می‌شود.»^۸

xxx

برای پارمنیدس واقعیت چیزی است که از «هستی» برخوردار است، بالضروره هست و غیرممکن است نباشد.

وی می‌گوید هر قضیه که منطقاً ضروری یا بدیهی باشد صحیح است، بدین معنا که هیچکس نمی‌تواند آن قضیه را انکار کند مگر آنکه در دام تناقض گرفتار آید. هر قضیه

۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، «صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی محور فلسفه اسلامی در قرن ۱۱ هجری»، یادنامه ملاصدرا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۷.

دارد و بیش از چهل کتاب در حوزه‌های فلسفه، منطق، اخلاق، تفسیر و حدیث نگاشته و در حل معضلات فلسفی زمان خود سرآمد بوده است. بجز کتاب سه اصل که به زبان فارسی است، بقیه کتابهای صدرا به زبان عربی که سنت رایج اهل فضل و تفکر در گذشته بود، نگاشته شده است. وی با فلسفه‌های پیش از خود همچون فلسفه‌های افلاطون، ارسطو، نوافلاطونیان و نیز ابن‌سینا، نظریه اشراق سهروردی، نظریه شهود ابن عربی و دیگر شخصیت‌های این حوزه مثل صدرالدین قونوی و عین‌القضاة همدانی آشنا بوده است. صدرا فلسفه‌های قدیمی را احیا کرد و بر معضلات فکری ابن‌سینا و شیخ اشراق راهی تازه گشود و در بسیاری از مسائل فلسفی طرحی نو در انداخت، از جمله: اصالت وجود، وحدت وجود، حرکت در جوهر، حدوث جسمانی نفس، تجرد خیال، بسیط الحقیقه، و سرنوشت تفکر را تغییر داد. دیدگاه ملاصدرا علاوه بر آنکه همچون پارمنیدس این جهانی است و می‌داند که باید پدیده‌ها و هستی آنها و تغییر و تحولشان را تبیین فلسفی کند، آن جهانی هم هست، یعنی پایه‌های فلسفه او مبتنی بر هستی استعلایی است. ملاصدرا همچون پارمنیدس معتقد است عقل قادر است از راه قیاسهای منطقی و استدلالهای برهانی به دریافت حقایق برسد، اما پایبندی صرف به عقل را منافی دریافت حقیقت می‌داند. او بر خلاف پارمنیدس شناخت را به حسی و عقلی تقسیم نمی‌کند؛ و به طرد شناخت حسی کمر نمی‌بندد. وی برای شناخت حسی اعتبار قائل است و چنان نیست که بکلی آنرا نفی کند، اگرچه آن را کافی نمی‌داند اما برای شروع شناخت لازم می‌داند. وی علاوه بر حواس و استدلال عقلی، بر قدرت شناخت شهودی هم تکیه دارد. شناخت بنظر وی از

■ ملاصدرا

هم همچون پارمنیدس
معتقد است آنچه حقیقی و
عینی است و متن جهان خارج را
پرکرده است «هستی» است
و غیر از «هستی» چیز
دیگری اصیل نیست.

هستی هم توجه دارد. پایه‌های شناخت در ملاصدرا بر هستی‌شناسی وی استوار است.

«هستی» برای پارمنیدس وجود دارد و اندیشه «هستی» را ادراک می‌کند و بدون آن هیچ محتوا و مضمونی ندارد. «اندیشه تنها با اندیشیدن در هستی هست می‌شود.» وی می‌گوید این یک تناقض منطقی است که ثابت کنیم آنچه که «نیست»، هست؛ «زیرا نمی‌توان آنچه را که نیست اثبات کرد که هست و به تفکر درمی‌آید و می‌توان درباره آن تحقیق کرد.»^۹ جهان پر از هستی است. «اشاره پارمنیدس به واژه هردو^{۱۰} درباره هستی و اندیشه بمعنای اینست که ایندو

منطقی درباره وجود الزاماً بر هر قضیه که از راه حواس به دست آمده باشد تقدم و برتری دارد.»^۹

این حقیقت بدیهی و ضروری که انکار آن به تناقض می‌رسد برای پارمنیدس چیست؟ وی می‌گوید «آن هست».^{۱۰} واقعیت چیزی است که از هستی برخوردار است و «می‌توان آنرا اندیشید» و بر زبان جاری ساخت. «آنچه به اندیشه درمی‌آید «هست» و آنچه اندیشه نمی‌شود «نیست»؛ برخلاف آنچه به حس درمی‌آید که گاه می‌تواند باشد و گاه نباشد.»^{۱۱} پارمنیدس میان آنچه در جهان وجود دارد و آنچه اندیشه می‌شود ارتباطی عینی و مستقیم می‌بیند، میان اندیشه و هستی پیوند و همبستگی صریح است، اما این دلیل نمی‌شود که اندیشه همان هستی باشد. میان این نظر که «پارمنیدس یک «ایدئالیست» است و اساس هستی را تفکر دانسته یا یک «ماتریالیست» است و اساس هستی را جهان خارج دانسته است، تفسیرهای متفاوتی وجود دارد.»^{۱۲} مورخانی چون «تسلر» و «برنت» هوادار این نظریه هستند که جهان بینی فلسفی پارمنیدس مادی است و افرادی چون تئودور گمپرتس هوادار این نظرند که «پارمنیدس هستی را تفسیر منطقی می‌کند و آن را مفهومی مطلقاً عقلی و منطقی می‌داند که زاینده اندیشه آدمی است.»^{۱۳}

ملاصدرا یک «رنالیست» بتعبیری خاص است، باینصورت که معتقد است «هستی» از معقولات ثانیه فلسفی است. اندیشه، هستی را که در جهان خارج است درمی‌یابد و آن را از پدیده‌های خارجی انتزاع می‌کند و بر پدیده‌های خارجی می‌تواند اطلاق کند. وی با پارمنیدس در اینکه حقیقت جهان مادی را نفی نمی‌کند همراه است و به قدرت تفکر و شناخت

9. Choen, Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2003.

10. Parmenides, Fragments: A Text and translation, with an introduction by David Gallop, University of Toronto, 1, 84, 2.

11. Ibid

12. Ibid

۱۳. خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان، تهران، کتابهای جیبی و فرانکلین، ۱۳۵۰، ص ۲۹۴.

۱۴. گمپرتس، تئودور، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران خوارزمی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۹۰.

15. Parmenides, Fragments, 7.

16. tekai

یکی نیستند و جدا از یکدیگرند.^{۱۷} همچنانکه پارمنیدس ارتباط مستقیم میان شناخت و هستی می‌بیند ملاصدرا نیز این شناخت را باز و تفسیر می‌کند، اما پیشتر می‌رود و شناخت را دارای مراتب و در نتیجه دارای هستیهای متفاوت می‌داند، هر مرتبه و مرحله از شناسایی دارای هویت است و از هستی‌بی برخوردار است که مطابق مرتبه خاص خود در پهنه هستی است.

پس، پارمنیدس به هستی و جهان پیش رویش و هستیهای مادی توجه دارد و با کمک الهه پرسیفون و بر اساس استدلال عقلی ثابت می‌کند آنچه جهان را پرکرده است، هستی واحد، یکپارچه و مادی است، بی تکثر و دگرگونی؛ حواس پراکندگی را درمی‌یابد که حقیقی نیست، آنچه هست «هستی» است و ضدِ هستی «نیستی» است که وجود ندارد.

ملاصدرا هم همچون پارمنیدس معتقد است آنچه حقیقی و عینی است و متن جهان خارج را پرکرده است «هستی» است و غیر از «هستی» چیز دیگری اصیل نیست. اما او برخلاف پارمنیدس هم به تبیین فلسفی «هستیهای» جهان پیشرو توجه دارد و هم به هستی وجودی متعالی. وی می‌خواهد اثبات کند که همه هستیهای این جهان هستی امکانیند که حقیقتی ربطی دارند و هستی آنها از وجودی متعالی سرچشمه می‌گیرد. بعلاوه با آنکه به نظر او غیر از «هستی» چیزی حقیقی نیست، اما تحلیل وی از این «نیستی» با آنچه پارمنیدس می‌گوید تفاوت دارد و آن را ماهیت می‌نامد. ملاصدرا برخلاف پارمنیدس معتقد است که حواس برای شناخت حقیقت «هستی» لازم است و گرچه با پدیده‌های متکثر سروکار دارد، نمایانگر گوشه‌یی از هستی است، و

شناخت، با قوه خیال و تعقل و حتی در مواردی شهود انجام می‌شود. درباره فهم ماهیت و تفاوت آن از «هستی» باید گفت که آن تلاشی عقلی است. ملاصدرا با براهین عقلی حقیقی نبودن آن و اصیل بودن «هستی» را اثبات کرده است.

ملاصدرا قبل از ارائه برهان برای حقیقی بودن «هستی» اثبات دو مقدمه را لازم می‌داند که یکی اثبات یگانه بودن معنای هستی در همه پدیده‌ها و قلمروها، چه ذهنی، چه عینی، چه مادی و چه غیرمادی، است که به «اشتراک معنوی وجود» معروف است و دیگری اثبات «تغایر ماهیت از وجود» است، زیرا در این صورت می‌تواند اثبات کند که حقیقت از آن وجود است و ماهیت، وجودی تبعی دارد.

در اثبات «اشتراک معنوی وجود» ملاصدرا تا حدی به پارمنیدس نزدیک می‌شود و معتقد است همه جا پر از هستی است و غیر از هستی چیزی نیست و «هستی» مفهومی واحد است، اما تحلیل خود را گسترش می‌دهد و اضافه می‌کند که مفهوم این هستی، هم در پدیده‌های مادی و هم در وجود غیرمادی واحد است، بنحوی که مغایر بساطت ذات واجب‌الوجود نمی‌شود. در اثبات «تغایر ماهیت از وجود» به پارمنیدس نزدیک می‌شود و می‌گوید غیر از وجود نمی‌تواند چیزی علت وجود شود اما وقتی می‌گوید ماهیت چیست، و چرا ماهیت نمی‌تواند علت هستی باشد از وی دور می‌شود، زیرا ماهیت برای وی غیر از «عدم مطلق» پارمنیدس است. ملاصدرا در اثبات دلایل اصالت وجود وقتی می‌گوید «هستی» بنیان همه پدیده‌هاست به پارمنیدس نزدیک می‌شود، اما وقتی این اصالت را به «هستی»

۱۷. خراسانی، نخستین فیلسوفان یونان، ص ۲۹۴.

■ مشائیان،

مثل شیخ الرئیس،

وجود را اصیل و واحد،

و موجودات را کثیر دانسته

است. آنها وجود هر موجودی را

بتمام ذات غیر از دیگری می‌دانند

و معتقدند وجود خدا غیر

از وجود موجودات

است.

بسیطه، که محمول آنها «موجود» و مانند آنست، محمول بمعنای همان موضوع باشد و حمل قضیه حمل شیء بر خودش باشد و معنی تازه‌یی را نرساند. برای مثال وقتی می‌گوییم «گل موجود است» «انسان موجود است»، گفته‌ییم «گل گل است»، یا «انسان انسان است»، واضح است که ما از دو قضیه اول معنایی غیر از دو قضیه بعدی می‌فهمیم و اطلاعاتی تازه به دست می‌آوریم.^{۱۸} ملاصدرا ادامه می‌دهد که اشتراک معنوی بین وجودهای امکانی و واجب مستلزم ترکیب در ذات حق و تنزل مرتبه وجودی او نخواهد بود، زیرا به نظر وی منظور از وحدت هستی وحدت مفهومی است نه مصداقی. مفهوم هستی در هر دو ساحت یکسان است، منتها در موجودات امکانی نیازمند علت است و در ذات واجب، هستی عین ذات است و بینیا از علت.

تشکیک وجود

مسئله اساسی دیگر که ملاصدرا و پارمنیدس را از هم دور می‌کند، کثیر بودن یا واحد بودن هستی است. بیشک، کثیر بودن و وحدت داشتن برخی حقایق با یکدیگر بدیهی است. این کثرت و وحدت گاه ماهوی است، گاه وجودی.^{۱۹} کثرت ماهوی گاه به افراد یک نوع برمی‌گردد و وحدت آنها نوعی است، و گاه کثرت به انواع یک جنس برمی‌گردد و وحدت آنها جنسی است. کثرت ماهوی در مورد وجود مصداق ندارد، زیرا لازمه آن اینست که وجود جنس، نوع، و فصل داشته باشد که در جای خود صدرا ثابت کرده است

۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، نهاية الحکمه، ترجمه و

شرح علی شیروانی، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰، ص ۴۵.

۱۹. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة،

ج ۱: تصحیح غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی

صدرا، ۱۳۸۳، ص ۴۱.

باری تعالی نسبت می‌دهد و «هستی» های امکانی را وجودهای ربطی می‌نامد از وی دور می‌شود.

ملاصدرا در اثبات آنچه هست و «هستی» است

ابتدا ثابت می‌کند «هستی» مفهومی واحد و

«مشترک» میان همه هستیهاست، چه هستی مادی

چه غیرمادی، و ماهیت نمی‌تواند علت هستی شود.

وی می‌گوید هنگامی که ما وجود را بر چیزی حمل

می‌کنیم یا از آن سلب می‌کنیم، یک معنا از لفظ وجود

به ذهن می‌آید. مثلاً در موارد ایجابی وقتی می‌گوییم

«انسان موجود است»، «گل موجود است»، یا در

موارد سلبی مانند «اجتماع دو نقیض ممکن نیست»،

«اجتماع دو ضد ممکن نیست»، از تمام این موارد

یک معنا از وجود و هستی داشتن را درک می‌کنیم که

این فهم روشن، بدیهی و بینیا از هر دلیل و برهانی

است. جواب به این پرسش که آیا می‌توان گفت وجود

مشترک لفظی است مسئله را روشنتر خواهد کرد. اگر

با متکلمانی مثل ابوالحسن اشعری و ابوالحسن بصری

همداستان شویم و بگوییم وجود، مشترک لفظی است

و بر هر ماهیتی که حمل می‌شود بمعنای همان ماهیت

است، باید این ادعا صحیح باشد که در قضایای هلیه

■ هیوم عدم علیت خارجی را مفروض می‌گیرد و همه تقصیرها را بر گردن انطباعی که نیافته است، می‌اندازد. هیوم تصورات واقعی را بر انطباعات حسی مبتنی می‌کند ولی این تلازم از منظر فلسفه اسلامی درست نیست زیرا معقولات ثانیه فلسفی با اینکه از انطباعی برنخاسته‌اند ولی واقعیت دارند.

ملاصدرا این دیدگاه را به اصطلاح «تشکیک» در وجود نام نهاده است. موجودات متفاوت جهت مشترکی باید داشته باشند. این جهت اشتراک لازم نیست به وحدت ماهوی یعنی وحدت جنسی یا نوعی بازگردد؛ می‌تواند وحدت آنها در وجود بنحوی باشد که کثرت در وجود رانفی نکند، که همان وحدت تشکیکی است.^{۲۳}

جمع‌بندی

پارمنیدس تغییرات پدیده‌های این جهان را به اصلی فلسفی یعنی «هستی» نسبت می‌دهد و حقیقت پدیده‌ها را در «هستی» می‌بیند و «هستی» را حقیقی می‌یابد، واقعیت چیزی است که از هستی برخوردار است. آنچه هست بوده و خواهد بود و غیرممکن است به وجود آید یا از بین برود.^{۲۴}

ملاصدرا نیز درباره پدیده‌های این جهان، با قائل

که در وجود هیچیک از این ترکیبات نیست و وجود امری واحد و بسیط است. حال این وحدت در وجود به چه معناست؟ پارمنیدس می‌گوید وجود حقیقی، جهان هستی پیشرو است که یکپارچه است، بی هیچ تغییر و تبدیل و مرحله. وی کاری به عالم استعلایی ندارد و برای او «هستی همچون گویی گرد است با فاصله‌های یکنواخت از محیط تا مرکز».^{۲۰} وی استدلال می‌کند که «چگونه ممکن است هستی یکسان نباشد و تقسیم‌پذیر باشد، زیرا تقسیم‌پذیری بمعنای جدایی شیء از خودش است. آنچه هست نمی‌تواند به خودش و غیر خودش تقسیم شود، زیرا غیر از «هستی» چیزی نیست، آنچه هست یکپارچه و یکنواخت است.»^{۲۱}

ملاصدرا می‌پرسد آیا هر وجود عینی خارجی وجودی مستقل دارد و به خود قائم است یا هرکدام به دیگری تکیه دارد؟ مشائیان، مثل شیخ‌الرئیس، وجود را اصیل و واحد، و موجودات را کثیر دانسته است. آنها وجود هر موجودی را بتمام ذات غیر از دیگری می‌دانند و معتقدند وجود خدا غیر از وجود موجودات است، زیرا اگر وجود واجب از جهتی با موجودات مشترک و از جهتی مغایر باشد لازمه‌اش تکثر در ذات واجب است که برخلاف بساطتی است که در جای خود اثبات شد.

صدرالمতألهین می‌گوید هستی هم واحد و هم کثیر است زیرا هر یک بخشی از هستی را اشغال کرده است که متفاوت با حد و تشخص موجود دیگر است. هستی در عین اینکه واحد است دارای حدهای متفاوت است و مقاطع مختلف «هستی» را اشغال می‌کند. آنکه از «هستی» بیشتر برخوردار است، شدیدتر و حقیقیتر است و آنکه حیطة کمتری را اشغال کرده است، کم‌رنگتر و دورتر از حقیقت است.

20. Parmenides, Fragments 23, 24.

21. Ibid, 22.

۲۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲.

23. Parmenides, Fragments, 22.

غیرمادی بینیا از علت است. برای پارمنیدس جهان پیشرو یکپارچه بر پهنه هستی استوار است و عاری از هر مرحله و مرتبه است. هستی یکپارچه و یکنواخت است. و ملاصدرا هستی را دارای سلسله مراتبی می‌داند که هرچه بیشتر به منشأ و حقیقت، که برای وی باری تعالی است، نزدیک باشند غنیر است و میزان بیشتری از حیطة هستی را اشغال کرده است؛ و هرچه از آن دورتر شد ضعیفتر می‌شود و

شدن به تفاوت میان ماهیت و وجود، اصالت را به وجود یا هستی می‌دهد و وجود را واحد و یگانه می‌داند که هم در پدیده‌های مادی و هم غیرمادی اصیل است و بنیان هر حقیقت است. نظر ملاصدرا هم به پدیدارهای مادی و هم وجود غیرمادی است، و می‌گوید هر هستی با نظر به خودش، مشخص است و اصالتش از آن «وجودش» است و با نظر به کل جهان، وجودهای وابسته و متکی هستند که حقیقت

■ برای ملاصدرا «هستی»

حقیقت و واقعیت پدیده‌هاست. در پدیده‌های مادی این هستی

برای تحققش محتاج علت است و در پدیده‌های غیرمادی بینیا از علت است.

برای پارمنیدس جهان پیشرو یکپارچه بر پهنه هستی استوار است

و عاری از هر مرحله و مرتبه است.

آنها ربطی است و علتشان در وجود باری تعالی است. حیطة کمتری از حقیقت وجود را در بر می‌گیرد.

برای پارمنیدس عقل راهبری بینا در شناخت حقیقت پدیدارهاست، تنها عقل است که درمی‌یابد

نتیجه

اساس هر چیز هستی ثابت، بیتحرک، ازلی، ابدی، بی‌کم‌وکاست، به هم پیوسته، و کروی شکل است. حس ره به تیرگی و گمراهی دارد و قادر به شناخت تغییرات و کثرات پراکنده است. ملاصدرا حس را در شناسایی اولیه هستی پدیده‌ها لازم می‌بیند، بنحوی که حواس دستاورد خود را به قوه خیال تحویل می‌دهد و قوه خیال به عقل و سپس ذهن به پدیده شناسا می‌شود. «هستی» را عقل درمی‌یابد و آن را به پدیده‌ها نسبت می‌دهد. هستی برای وی، همچون پارمنیدس، امری انتزاعی نیست.

در نهایت می‌توان گفت ملاصدرا و پارمنیدس کوشیده‌اند پراکندگی و درهم ریختگی این جهان را به اصلی یگانه که در کمال هماهنگی است، بازگردانند و شاید بتوان گفت نتیجه فلسفه آنها دست یافتن به نوعی هماهنگی در جهان و جستجوی آرامش در آنست. با پارمنیدس به دریافت هماهنگی در پدیده‌های این جهان می‌رسیم و با صدرا به دریافت هماهنگی در کل هستی، چه مادی و چه غیرمادی، دست می‌یابیم. با صدرا می‌توان در سلسله مراتب هستی حرکت کرد و از مرتبه‌بی به مرتبه دیگر رفت و بر غنای هستی افزود، حرکتی که در عین حال که از تغییر نشان دارد، دارای وحدت است و جنبه استعلایی دارد.

برای ملاصدرا «هستی» حقیقت و واقعیت پدیده‌هاست. در پدیده‌های مادی این هستی برای تحققش محتاج علت است و در پدیده‌های